زوال پشتون ها در افغانستان

انوار الحق احدی: استاد همراه دررشتهء علوم سیاسی، کالج پروویدنس در رودآیلند
نشریه مطالعات آسیایی، جلد 35، شماره 7، جولای 1995 صفحات 628-821
متن انگلیسی این مقاله:
http://www.an-alliance.com/?c=125&a=1712

برگردان از انگلیسی به فارسی: داکتر سید اکبر زیوری (6 دسمبر 2006)
zadgah02@yahoo.co.uk



داکتر سید اکبر زیوری

مقدمهء مترجم:

در افغانستان از آوان کودکی به ما تلقین شده است که برشمردن مسایل تباری برخلاف مصلحت علیای مملکت و تفرقه افگنی محسوب می شود. اینروز ها ژورنالیستان ما که برای دوره های آموزشی به غرب می آیند می گویند آموزگاران غربی شان بر عدم برجسته سازی مسایل تباری توسط آنان در رسانه های داخلی تأکید می نمودند و مثلا نام بردن از تبار یک شخصیت را کاری ناجایز می شمردند. این درحالیست که ده ها سال شخصیت های علمی ما در خارج فارغ البال و آزادانه مسایل تباری را با صراحت – غیر قابل تصور برای هموطنان داخل کشور- به زبان انگلیسی مطرح میکردند. به این ترتیب یک دوگانگی و اسکیزوفرنی گفتمانی در مورد مسایل تباری در داخل و خارج از کشور شکل گرفته است که به یک اندازه از ارائهء تصویری منطبق بر واقعیت، هم به خارجیان عمدتا انگلیسی زبان و هم به هموطنان ما در داخل عاجز بوده است. زیرا نویسندگانی که با زبان انگلیسی مطالب تباری را در خارج مطرح میکردند عمدتا نظر همتباران خود را بازتاب می دادند و محققان غربی نیز وقتی میخواستند در مورد افغانستان تحقیق نمایند در اولین مراحل تحقیق که مطالعهء منابع **Review of Literature** باشد از همین مقالات و کتب نوشته شده توسط نخبگان عمدتاً تک تبار بهره می بردند و تحقیق شان احتمالا از همان ابتداء با ذهنیتی خاص سرو شکل میگرفته است. نمونهء واضح این رویکرد جهت دار را در ذهنیت سیاست سازان غربی می توان دید. صرفا بعنوان یک نمونهء کوچک در میان ده ها نمونه می توان به مقالات آقای فردریک استار اشاره کرد. 9 سال بعد از نگارش این مقاله وقتی فردریک استار- استراتژیست امریکایی- در کتابی با نظارت فرانسیس فوکویاما[1] دقیقا بر همان پیشفرض ها استدلال میکند و تلاشهای ملت سازی امریکا در افغانستان را بعنوان جزیی از استراتژی مبارزه علیه تروریسم بر مبنای تثبیت سلطهء یک قوم می سنجد و تحسین میکند، بر اهمیت چارچوبه های فکری مندرج در مقالاتی نظیر این مقاله بیشتر می توان پی برد.

در صحنهء عمل نیز از ابتدای پروسهء بن تا امروز این ذهنیت قابل مشاهده است. بعد از مطالعهء مقاله دوکتور احدی خوانندگان احتمالا خود قضاوت خواهند کرد که از ابتدای پروسهء بن تا کنون یعنی از تعیین ریاست ادارهء موقت در بن، استفاده از نهاد عنعنوی لویه جرگه؛ از جمله لویه جرگهء اضطراری و لویه جرگهء قانون اساسی، مندرجات قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و نهایتاً برگزاری انتخابات پارلمانی و مناقشات بر سر رهبری ولسی جرگه تا تصفیه تبارمحورانه ء کدری در ادارات عسکری و ملکی و تطبیق سوال برانگیز برنامه های خلع سلاح و... همه و همه در راستای استراتژی است که در این مقاله یازده سال قبل تذکر داده شده است. با اینوصف، نه تنها گرهی از کار فروبستهء مردم ما باز نشده، بلکه بر پیچیدگی های مشکلات افغانستان لایه های دیگری نیز افزوده گردیده است.

---

[1] فرانسیس فوکویاما، "ملت سازی؛ ماورای افغانستان و عراق"، انتشارات دانشگاه جان هاپکینز، 2006، مقالهء فردریک استار تحت عنوان "حاکمیت و مشروعیت در ملت سازی افغان"

Francis Fukuyama, “Nation Building; Beyond Afghanistan and Iraq”, John Hopkins University Press, 2006, S. Frederick Starr’s article: “Sovereignty and Legitimacy in Afghan Nation-Building”, pp. 107- 124

و نیز مقالهء دیگر ایشان تحت عنوان "پیروزی شتابنده"، سیاست امریکا در افغانستان، انستیتوت قفقاز و آسیای میانه، انتشارات دانشگاه جان هاپکینز، اکتوبر 2004.

S. Frederick Starr,” Accelerating Success": U.S. Afghanistan Policy, Central Asia-Caucasus Institute, The Johns Hopkins University, October 2004.

در حالیکه در آستانهء تلاشهای جرگه امن قبایل دو طرف خط دیورند هستیم، و نیز شاهد تلاشهای وسیع در سطح جهان و منطقه برای تغییر چهرهء پشتون ها از حامیان طالبان عقب گرا به دموکراتهای تجدد خواه نیز می باشیم – مقالات اخیر احمد رشید و اظهارات محمود خان اچکزی و اسفندیار ولی و....- درین مقاله که یازده سال قبل به رشته تحریر در آمده است نیز همین خط تبلیغاتی استراتیژیک برای تغییر وجههء پشتون ها با کمال دقت و وسواس رعایت گردیده که نشان از درک استراتیژیک نویسندهء آن آقای احدی دارد. درین مقاله هر جا صحبت از قوماندانان غیر پشتون جهادی می شود از کلمهء **مجاهدین** استفاده شده است و در مورد تنظیم ها یا قوماندانان پشتون درگیر در جهاد از کلمهء **مقاومت** استفاده شده است. شاید ازینطریق یک آنالوژی یا شبیه سازی و مقایسه غیر ملموس با مناقشهء شاه امان الله ترقی خواه پشتون تبار و حبیب الله کلکانی تاجک تبار که در ابتدا با حمایت ملا ها به قدرت رسیده بود به ذهن متبادر گردد، اما علت اصلی این واژه گذاری را –هر چه باشد- باید خود نویسندهء محترم توضیح بدهند.

از طرف دیگر، با وجود داشتن قانون اساسی و نهاد های قانونی مانند شورای ملی و حتی لویه جرگه با تعریف مشخص آن در قانون اساسی، اما دیده می شود که رئیس جمهور این دولت یعنی آقای کرزی، از راه فرعی جرگه های قبایلی می خواهند مسایل مهم امنیت ملی افغانستان را حل و فصل نمایند. یعنی یازده سال بعد در امتداد توصیه های این مقاله، امروزه نه تنها هویت دولت فعلی از سمبول های تک تباری شکل یافته است، بلکه فراتر از توصیه های این مقاله، جرگه های عنعنوی قبایلی بعنوان جزیی از پشتونوالی بر فراز نهاد های قانونی افغانستان برای حل مهمترین معضلات کشور مورد استفاده قرار گرفته است.

با وصف توضیحات بالا، این مقاله که با یک دید استراتیژیک نوشته شده است باید با یک دید استراتیژیک نیز مطالعه گردد و بنا بر این شایسته نیست با یک رویکرد تبلیغاتی و احساسی با آن برخورد صورت گیرد.

با وجودیکه از انتشار گزارش مهم و استراتیژیک بارنت روبین مبنی بر شناسایی خط دیورند توسط افغانستان در اواسط اکتوبر امسال، حدود دو ماه می گذرد هنوز نویسندگان برجسته پشتون تبار ما در مورد آن اظهار نظری نکرده اند – و یا بنده از آن اطلاعی ندارم- علت هر چه باشد این وضعیت نمی تواند مدت زیادی ادامه پیدا کند. روشنفکران پشتون تبار باید برای حل بحران افغانستان مطابق به واقعیت های کنونی کشور ما، دست به کار شده و طرح های مشخص قابل اجرا را که با مقتضیات جهان معاصر و دموکراسی و حقوق برابر شهروندی آحاد ملت افغانستان سازگار باشد پیشنهاد نمایند.

این مقاله که یازده سال قبل به نگارش درآمده است، در پایان پیشنهادات جالبی ارائه می دهد که با وجود قابل مناقشه بودن، در نوع خود با تغییراتی می تواند مبنایی را برای حل و فصل معضلات پیچیده کنونی فراهم آورد.

در اخیر لازم به یاد آوری است تحلیل های این مقاله و نظراتی که ارائه شده است واضحاً مربوط به خود نویسنده محترم، اقای دوکتور انوارالحق احدی است و برای حفظ اصالت ترجمه از تذکرات متعدد – که در برخی جا ها به نظر الزامی می آمد- پرهیز صورت گرفت. بررسی و نقد این مقاله به فرصت های بعدی موکول گردیده است.


دوکتور انوارالحق احدی

زوال پشتون ها در افغانستان

انوار الحق احدی: استاد همراه دررشتهء علوم سیاسی، کالج پرووِیدنس در رودآیلند
نشریه مطالعات آسیایی، جلد 35، شماره 7، جولای 1995 صفحات 628-821
متن انگلیسی این مقاله:
http://www.an-alliance.com/?c=125&a=1712

برگردان از انگلیسی به فارسی: داکتر سید اکبر زیوی (6 دسمبر 2006)
zadgah02@yahoo.co.uk

سقوط رژیم نجیب الله در کابل در اپریل 1992 نه تنها دوران کمونیستی را در افغانستان به پایان برد، بلکه همچنین پیش درآمدی بود برخاتمهء سلطهء پشتون ها در صحنهء سیاسی افغانستان. در واقع، برای بسیاری مفسرین و همچنین سیاستمداران، این تغیر روابط تباری از اهمیت بیشتری نسبت به شکست کمونیزم برخوردار بود. این مقاله، بعد از بحث مختصر تاریخچهء روابط تباری در افغانستان، زوال پشتون ها را در صحنهء سیاسی افغانستان بعد از اپریل 1992 به بحث گرفته، علل این زوال را توضیح می دهد و در مورد روابط تباری در سطح ملی در آینده به پیشبینی می پردازد.

تکامل مناسبات تباری

بلحاظ تباری افغانستان یک جامعهء ناهمگون بوده مرکب از پشتون ها، تاجکان، ازبک ها، هزاره ها، ایماق ها (به ترتیب با فیصدی 50، 26، 8، 7 و 6 درصد) و تعداد کثیری گروه های تباری کوچکتر می باشد. پشتون ها دولت افغان را در سال 1747 تأسیس کرده و علیرغم ناهمگونی تباری کشور، سلطهء خود را تا سال 1992 حفظ نمودند. این دوران دو نیم قرنه را می توان به چهار دوره تقسیم کرد:

1. ظهور و سقوط امپراطوری درانی: 1747-1818
2. سربرآوری افغانستان بیش و کم همگون بلحاظ تباری، اما با دولت غیر متمرکز: 1818-1880
3. قوام یافتن دولت مدرن افغان: 1880 -1950s
4. عروج دولت- ملت: 1963 -1992

امپراطوری درانی برای اولین بار پشتون ها را تحت ادارهء یک مرکز سیاسی واحد در آورد. جنگجویان قبایلی ستون فقرات قوت های نظامی آن امپراطوری را تشکیل می دادند و دولت نیز پشتون ها را نسبت به سایر رعایای خود از امتیازاتی برخوردار کرده بود. مالیات پشتون ها کمتر از سایرین بود، قبایل آنها، مخصوصاً درانی ها، بزرگترین دریافت کنندگان زمین های بخششی دولتی بودند و آنها اولین کسانی بودند که از بودجه و هزینه های دولتی برخوردار می شدند. بطور خلاصه، دردوران امپراطوری درانی، پشتون ها از برتری سیستماتیک و نهادینه شدهء نظامی، سیاسی و اقتصادی در افغانستان برخوردار بودند. حتی بعد از همپاشیدگی آن امپراطوری، افغانستان بلحاظ تباری یک کشور عمدتاً پشتون بود، مگر بخاطر کشمکش های میان- خاندانی، دولت مرکزی بالای مناطق مختلف کنترول بسیار کمی داشت. با اینحال، در این دوره پشتونهای درانی تنها رقیبان برای قدرت سیاسی بودند، و در مناسبات بین الاقوامی، سلطهء نظامی و سیاسی پشتون ها غیر قابل مناقشه بود.

عروج افغانستان مدرن در خلال سلطنت عبدالرحمان خان (1880-1901) دو پیامد متضاد برای سلطهء پشتون ها داشت. از یک طرف، معاهدهء دیورند در سال 1893 بین هندبرتانوی و افغانستان،

بیش از نصف نفوس پشتون ها را از کنترول دولت افغانستان خارج ساخته و بطور قابل ملاحظه ای اکثریت نسبی جمعیتی شان را در افغانستان تقلیل داد؛ و از طرف دیگر، تحکیم دولت مرکزی نسبت به ولایات، جابجا سازی ناقلین پشتون در شمال، و سرکوبی هزاره جات سلطهء پشتون ها را در سرتاسر افغانستان با قدرت قایم نمود. گرفتن قدرت در کابل در سال 1929 توسط حبیب الله تاجک تبار، مدت زمان کوتاهی برتری پشتون ها را زایل ساخت تا زمانیکه نادر خان، با حمایت جنگجویان قبایلی، حبیب الله را شکست داده و با برادرش، صدراعظم هاشم خان، دوباره موقعیت پشتون ها را تحکیم بخشید. با این وجود، بعد از سال 1947 هر دو صدراعظم، شاه محمود و محمد داود،سعی در مدرن ساختن پرشتاب مملکت نموده برابری های بیشتری را میان شهروندان کشور برقرار ساختند.

با دههء دموکراسی (1973- 1964) تلاشهای جدی برای برپایی یک دولت- ملت بر اساس برابری آغاز یافت. در قانون اساسی 1964، به هیچ گروه تباری مزایا و امتیازات خاص تعلق نمی گرفت. نه تنها برابری تباری درین قانون اساسی مدنظر گرفته شده بود، بلکه همچنین به قرنها تبعیض علیه مسلمانان شیعه نیز خاتمه داده شد. متعاقباً، درین دهه، توزیع مناصب دولتی برای نخبگان نیز به نفع اقلیت های تباری تغییر پیدا نمود.[1]

هنگامیکه کمونست ها در سال 1978 قدرت را قبضه نمودند، روابط بین الاقوامی مورد توجه خاص قرار گرفت. در دورهء حاکمیت جناح خلق (1979- 1978) حزب دیموکراتیک خلق افغانستان (ح،د،خ،ا)، مقامات کمونست بر علاوهء پشتو و دری (فارسی)، زبانهای ازبکی، ترکمنی، بلوچی و نورستانی را نیز بعنوان زبان های رسمی کشور شناختند. اگر چه اینکار جناح خلق در آن زمان به نظر رسید که باعث تضعیف برتری پشتون ها می شود، اما در واقع، غرض اصلی این سیاست ضعیف ساختن مقام دری و نهایتا ترویج زبان پشتو بعنوان زبان ارتباطی بین الاقوامی بود[2]. جناح پرچم (ح،د،خ،ا) مخصوصاً در دورهء رهبری ببرک کارمل (1986- 1980) تلاش نمود تا منافشات تباری را برای تحکیم رژیم خود مورد بهره کشی قرار دهد. علاوه بر شناسایی شش زبان رسمی، پرچمی ها تعداد کثیری از اقلیت های تباری را به صفوف قوت های مسلح و بدنهء اداری دولت جلب و جذب نمودند. رژیم کارمل معتقد بود پشتون ها بزرگترین نیروی مقاومت ضد دولت کمونستی بوده و بنا بر این میخواست روابط اش را با اقلیت ها تقویت نماید[3]. این سیاست نه تنها سلطهء پشتون ها را در نهاد های دولتی بطور قابل ملاحظه ای کاهش داد، بلکه سرانجام منجر به ازهم پاشیدگی دولت بعد از خروج قوای شوروی گردید.

بهر صورت، در حالیکه تفوق پشتون ها در نهاد های دولتی طی سالیان دههء 1980 رو به کاهش بود، اما برتری پشتون ها در بین مقاومت غیر قابل سوال بود. از میان هفت تنظیم بزرگ مقاومت مستقر در پاکستان، شش تنظیم عمدتاً مربوط پشتون ها بود. سازمانهای شیعه مستقر در ایران در خلال مقاومت ضد شوروی نقش مهمی ایفا نکردند.

---

[1] برای مطالعه بیشتر: بارنت روبین، "نخبگان سیاسی در افغانستان: دولت سازی اجاره ای، دولت کوبی اجاره ای" نشریهء بین المللی مطالعات خاور میانه (فبروری 1992) صص: 99-77

[2] نبی عدن، "عامل تباری در مناسبات افغان-شوروی"، مطالعات آسیایی، مارچ 1980، صص: 256- 237

[3] ساوری پی. باتاچاریا، "سیاست ملیت گرایی شوروی در افغانستان"، نشریهء امور آسیایی، جون 1984، صص: 137- 125

زوال پشتون ها

از اپریل 1992به اینطرف، زمانیکه اتحاد شمال – ائتلافی از اقلیت های تباری- رژیم رئیس جمهور نجیب الله را برانداختند، پشتون ها از نزول چشمگیری رنج برده اند. شاید قویترین شاهد مثال برای زوال پشتون ها از دست رفتن کنترول ارضی توسط آنها باشد، یک جمعیت 50 فیصدی حالا فقط دو بر پنج حصهء مملکت(40 فیصد) را کنترول میکند. بلحاظ ادارهء نظامی و سیاسی، افغانستان در حال حاضر به پنج زون تقسیم شده است: در شمال، جنرال ازبک تبار عبدالرشید دوستم کنترول ولایات فاریاب، جوزجان، بلخ، سمنگان، بغلان و (قسماً) قندوز را دارد. در شمالشرق، فرمانده تاجک تبار احمد شاه مسعود کنترول ولایات تخار، بدخشان، پروان، کاپیسا و قسمت هایی از قندوز را دارد. در مرکز، سازمانهای هزاره –مخصوصاً حزب وحدت- بر ولایات بامیان، قسمت هایی از غور، ارزگان و غزنی کنترول دارد. در غرب؛ فرمانده تاجک تبار اسمعیل خان کنترول ولایات بادغیس، هرات و قسمت های بزرگی از غور و فراه را دارد. ده ولایت پشتون نشین باقیمانده جنوبی، جنوب شرقی و جنوب غربی را عمدتاً طالبان کنترول میکنند که یک گروه از طلبه های پشتون هستند که در صحنهء سیاسی افغانستان در اکتوبر 1994 ظهور کردند؛ یک ائتلاف متشکل از سه تنظیم اسلامی پشتون نیز ولایات مشرقی لغمان، ننگرهار و کنر را کنترول میکند.

هر چند طالبان، که کنترول ده ولایت پشتون نشین را از نوامبر 1994 تا فبروری 1995 در اختیار دارند، اخیراً ولایت نیمروز و بخش هایی از فراه را از اسمعیل خان پس گرفته اند، اما آنها در نزدیکی کابل اراضی را که قبلا توسط پشتون ها کنترول می گردید، از دست داده اند که این ضایعه اهمیت سیاسی بیشتری نسبت به فتوحات طالبان علیه اسمعیل خان دارد. عروج طالبان خوشبینی را در میان پشتون ها دامن زده است که بدان وسیله سیر نزولی قدرت شان را برعکس نموده به سیر صعودی تبدیل نمایند. اما تحکیم قدرت طالبان تا بحال به خرج سایر سازمانها و قوماندانان پشتون بوده است. غیر پشتون ها که سه بر پنج حصهء مملکت را کنترول میکنند، نه تنها غلبهء پشتون ها را رد کرده اند، بلکه با ماهیت افغانی (پشتونی) دولت نیز مخالفت می نمایند[4].

نزول پشتون ها در میان مامورین نهاد های دولتی نیز بسیار آشکار و واضح است. در هنگامهء فروپاشی رژیم کمونستی اکثر واحد های ارتش سابق افغان متلاشی و از هم پاشیده شد؛ و آن واحد های اندکی هم که دست نخورده باقی ماند اکثراً در کابل و مزارشریف قرار دارند. اگر چه هنوز برخی افسران پشتون در آن قرار گاه ها خدمت میکنند، اما این واحد ها بوسیلهء جنرالان غیر پشتون وفادار به مسعود و یا دوستم سوق و اداره می گردند. اکثر نهاد های ملکی دولتی نیز طی دو سال گذشته متلاشی گردیده اند و آنچه از قدرت دولتی باقی مانده است (مانند نمایندگی ها در کشور های خارجی، چاپ بانکنوت ها) شدیداً توسط رئیس جمهور ربانی و فرمانده مسعود – دو تاجیک تبار- کنترول می گردد. به همینگونه، اعضای حزب سیاسی عمدتاً تاجیک تبار جمعیت اسلامی، در بقایای بوروکراسی دولتی، به شمول نمایندگی های دپلماتیک، دست بالا را دارند[5].

زبان پشتو نیز مقام خود را در رسانه های دولتی مانند رادیو و تلویزیون و مطبوعات از دست داده است. از سالهای 1920 و قبل از سقوط رژیم نجیب الله، انکشاف و عمومی سازی زبان پشتو توسط سیاست فرهنگی دولت بطور خاص ترویج و تشویق می گردید، ویا اقلاً معادل با زبان فارسی قرار

[4] برای مخالفت اقلیت ها علیه سلطهء پشتون ها مراجعه کنید به نطق جنرال عبدالرشید دوستم در اولین کنوانسیون جنبش ملی اسلامی افغانستان منعقده در 4 جون 1992 در مزار شریف، همچنین به مصاحبهء فرمانده احمد شاه مسعود «دورنمای افغانستان از دیدگاه مسعود" در نشریهء «افغانستان و مطبوعات جهان» اگست 1993، صص: 10- 1 ؛ همچنین اکونومیست 11 اپریل 1992 ص: 36 و 30 می 1993 ص: 40؛ نشریهء مرور اقتصادی خاور دور(FEER) جنوری 16، 1992 صص: 22- 21؛ فبروری 18، 1993 ص: 23 و مارچ 18 1993 ص: 22

[5] اطلاعات حاصله از مصاحبهء شخصی من با مقامات بلند رتبه در وزارت امور خارجه که تقاضای عدم افشای هویت شان را کرده اند.

داشت – 50 درصد یا بیشتر برنامه های رادیو-تلویزیون به زبان پشتو بود. بعد از اپریل 1992 برنامه ها به زبان پشتو بطور چشمگیری کاهش یافتند و مطبوعات رسمی نیز ستون های کمتری را به پشتو اختصاص می دادند. ازینرو، هرچند مشکل است که اطلاعات کمیتی دقیقی را برای نشان دادن تنزل پشتون ها در افغانستان ارائه داد، اما شواهد کیفیتی زیادی برای تثبیت این ادعا وجود دارد به شمول مشاهدات روزنامه نگاران افغانی و خارجی[6].

عوامل زوال پشتون ها

پنج عامل عمده در زوال دراماتیک پشتون ها دست داشته است. اول، اوضاعی که منجر به فروپاشی رژیم کمونیستی در اپریل 1992 گردید، عروج اقلیت ها را تسهیل نمود. جناح کارملی (ح،د،خ،ا) نقش مهمی را در تغیر ماهیت مناقشهء افغانستان از شکل ایدیولوژیک به شکل تباری آن بازی کرد. کارمل، بعنوان یک استراتژیست زیرک، درک کرده بودکه بدون حمایت شوروی، و همچنین بعد از خروج شان از افغانستان، رژیم کمونیستی از هم فرو خواهد پاشید؛ بنا بر این برای تداوم حضور خود و جناح اش در صحنهء سیاسی افغانستان وی سعی نمود ائتلاف جدیدی را بر مبنای وابستگی های تباری سرو شکل بدهد. کارمل و همکاران وی در جستجوی یک ائتلاف مابین قوماندانان غیر پشتون شامل در مقاومت و مامورین و افسران نظامی کمونیست غیر پشتون بودند. ازینرو، از سال 1989 خصومت های تباری در داخل (ح،د،خ،ا) مخصوصاً در بین رهبران آن بسیار شدید گردیده بود[7].

در این بازی نخبگان برای کاشتن مناقشات تباری جهت کسب اهداف سیاسی شان، پشتون ها در نقصان و کاستی قرار گرفتند. آنها در جناح خلق مسلط بودند و در جناح پرچم (ح،د،خ،ا) نیز تعداد شان قابل ملاحظه بود. اگر چه خلقی ها رهبری سیاسی را بعد از تهاجم شوروی به نفع پرچمی ها از دست داده بودند، اما هنوز در قوت های مسلح تسلط داشتند. همانطوریکه مناقشات تباری بعد از خروج شوروی کسب شدت میکرد، تعدادی از خلقی های برجستهء طرفدار تسلط پشتون ها (مانند وزیر دفاع شهنواز تنی) با گلبدین حکمتیار،رهبر پشتون محور حزب اسلامی از گروه ***مقاومت***، به تفاهم رسیده و در مارچ 1990 دست به کودتا نظامی علیه دولت نجیب الله زدند. کودتا شکست خورد و متعاقب آن، تعداد زیادی از پشتون های خلقی مناصب شان را در قوت های مسلح از دست دادند. این حادثه در یک زمان بسیار بد یُمن برای پشتون ها اتفاق افتاد زیرا نجیب الله که خودش یک پشتون بود، دیگر نتوانست به بسیاری از افسران پشتون باقیمانده در قوت های مسلح اعتماد کند، و بنابرین برخی جنرال های غیر پشتون پرچمی را به مناصب حساس ارتقاء رتبه داد. بعضی ازین افسران توسط جناح کارمل (ح،د،خ،ا) تشویق شدند تا با قوماندانان ***مجاهدین*** غیر پشتون دست به ائتلاف بزنند. سرانجام، هنگامیکه نجیب الله درک کرد، که در سطح نخبگان، جنگ افغانستان به یک مناقشهء تباری تغیر ماهیت داده است و سعی نمود تا جنرالان پشتون را به قرار گاه های مهم نظامی تقرر دهد، دیگر بسیار دیر شده بود. در پایان سال 1991؛ جنرال ازبک تبار، دوستم، و جنرال تاجک تبار، عبدل مومن از دستورات نجیب الله سرپیچی نمودند[8].

در همین زمان، پلان صلح ملل متحد برای افغانستان به سرعت به پیش می رفت. در اوایل 1992، نجیب الله موافقت کرده بود که قدرت را واگذار نموده و آنرا به یک ادارهء موقت متشکل از تکنو کرات

---

[6] کریستین ساینس مانیتور و لاس انجلس تایمز، در تاریخ های مختلف از 27- 17 اپریل 1992. برای گزارشات در مورد رسانه های افغانستان و دسیسه ها علیه پشتون ها و زوال شان مراجعه کنید به: " مصاحبه با چهار شخصیت سیاسی" و "نجیب چطور سقوط کرد؟" در مجاهد ولس (منتشره اسلو) می – اپریل 1992؛ همچنین مقالات در همین نشریات در جون 1992 و می-جون 1993.

[7] حسن کاوون کاکر، "افغانستان: د دسیسو او نفرت سیاست"، مجاهد ولس (اسلو)، نوامبر-دسمبر 1992، صص: 1 و 3؛ بارنت روبین، "فروپاشی دولت بعد از جنگ سرد: ناکامی تلاش بین المللی در مناقشهء افغانستان"، نشریهء روابط بین المللی، زمستان 1993، صص: 487-486؛ نشریه مرور اقتصادی خاور دور (FEER)، اپریل 12، 1992 صفحه: 18

[8] نشریه مرور اقتصادی خاور دور (FEER)، اپریل 12، 1992 صفحه: 18

های بی طرف انتقال دهد. متعاقباً یک نشست افغانهای برجسته به کمک ملل متحد برگزار گردید تا یک دولت موقت را انتخاب نماید و تنظیم های ***مقاومت*** مستقر در پاکستان، که شش تای شان تحت تسلط پشتون ها بودند، نقش مهمی را در این پلان بازی کردند. قوماندانان غیر پشتون ***مجاهدین*** مانند احمد شاه مسعود معتقد بودند که پروسهء ملل متحد بگونهء نامناسب قوماندانان حاضر در صحنه را به حاشیه می راند و آنها همچنین درک کرده بودند که فارمول صلح ملل متحد سلطهء پشتون ها را در دوران بعد از کمونیست ها بازتولید می کند. ازینرو، مسعود ائتلاف شمال را با رهبر هزاره ها، عبدالعلی مزاری، جنرال ازبک تبار دوستم و رهبر فرقهء اسمعیلیه جعفر نادری تشکیل داد تا رژیم نجیب الله را سرنگون ساخته و از تطبیق پلان صلح جلوگیری نماید. در ائتلاف جدید مسعود به سرعت عناصر غیر پشتون جناح پرچم (ح،د،خ،ا) نیز شامل گردیدند.

برخی از این افسران بسیار مهم غیر پشتون، مسعود را قادر ساختند کنترول کابل را به همراه مهمترین سلاح ها و تجهیزات نظامی به شمول تعداد زیادی از طیارات جنگی به دست بگیرد. به همین ترتیب در شمال، جنرال دوستم مهمترین تسلیحات و تجهیزات نظامی ارتش و قوای هوایی افغانستان را در اختیار خود گرفت. از اواسط دههء 1980، رژیم کمونیست زراد خانهء عظیم تسلیحات نظامی را در مزارشریف جاسازی کرده بود تا در صورت از دست دادن کابل، حاکمیت شان را در شمال دوباره برقرار سازند. اگر چه برخی واحد های نظامی در کابل به حزب اسلامی پشتون محور پیوستند، و آن واحد های نظامی که در مناطق پشتون نشین مستقر بودند، سلاح های خود را به قوماندانان پشتون تسلیم نمودند، اما سلاح های بسیار بیشتری تحت کنترول مسعود و دوستم در آمد. ازینرو، فروپاشی پرهرج و مرج رژیم کمونیستی اقلیت های تباری را قادر ساخت که برتری نظامی بالای پشتون ها کسب نمایند.

عامل دومی که در زوال پشتون ها نقش دارد، نفاق و دشمنی میان خود آنهاست. همانطوریکه تذکر بعمل آمد، شش تنظیم از هفت تنظیم مقاومت مستقر در پاکستان تحت تسلط پشتون ها بودند و در حالیکه این تعدد تنظیمی در خلال نبرد علیه شوروی پشتون ها را قادر می ساخت که کمک ها و تسلیحات نظامی بیشتر از سهم عادلانهء شان بدست بیاورند[9]، اما در عین حال خصومت ، بدبینی و درگیری های خشونت بار را بین شان نیز دامن می زد. این مناقشهء میان-پشتونی رهبران تنظیم های پشتون محور را از هماهنگ ساختن فعالیت ها و ایجاد یک موقف سیاسی متحد در اثنای فروپاشی رژیم کمونیستی ناتوان ساخت. بعنوان مثال، در دوسال گذشته عبدالرب رسول سیاف، رهبر حزب طرفدار عربستان اتحاد اسلامی در گروه مقاومت، رئیس جمهور ربانی تاجک تبار را علیه حکمتیار حمایت کرده است. به همینگونه، مدت کوتاهی سید احمد گیلانی و مولوی محمد نبی محمدی، رهبران دو تنظیم پشتون مقاومت، از ربانی علیه حکمتیار پشتیبانی کردند، اما اکنون با هر دوی آنها مخالفت می نمایند. تنظیم پشتونی مولوی محمد یونس خالص در رقابت شدید قدرت با طرفداران حکمتیار در ننگرهار قرار دارد.

برعکس، اقلیت های تباری سازمانهای متعدد نظامی- سیاسی نداشتند تا با یکدیگر رقابت نمایند. جمعیت اسلامی هنوز تنها تنظیم تحت سلطهء تاجک هاست. هرچند، هزاره ها، مانند پشتون ها، بعد از خروج شوروی در میان چند گروپ منقسم مانده بودند، با فشار ایران در یک سازمان، بنام حزب وحدت متحد شدند. این اتحاد وسیلهء موفقیت هزاره ها بعد از فروپاشی رژیم کمونیست قرار گرفت. ازبک ها تا زمان سرکشی جنرال دوستم از رژیم نجیب الله تنظیم سیاسی مختص بخود نداشتند و با سلطهء وی بر ولایات شمالی، دوستم سخنگوی خودساخته برای احقاق حق ازبک ها در افغانستان شد. به نظر می رسد ازبک ها از سلطهء شان بر شمال راضی بوده و ازینرو حامی و طرفدار دوستم گردیده اند.

---

[9] حزب اسلامی حکمتیار به تنهایی بیشترین کمک های نظامی و مالی را در میان مقاومت افغان دریافت میکرد. مراجعه کنید به وان فارست و یوسف بوداسکی، "سوال از پشتیبانی" ، گزارش به کمیتهء تحقیق جمهوریخواهان در کنگرهء امریکا، نیروی ضربتی در جنگ نامتعارف و تروریستی ، مارچ 1990، مخصوصاً صفحات 15 و 16

عامل سوم، شکاف بین رهبران پشتون مقاومت با توده های پشتون است که موقف قومی شان را ضعیف ساخته است. اکثریت مطلق پشتون ها از رهبری پادشاه سابق، ظاهر شاه حمایت میکردند اما وی با مخالفت رهبران قدرتمند مقاومت و حامیان خارجی شان مواجه بود که این امر، یک شکاف خطرناک را بین به اصطلاح رهبران و مردم بوجود آورده بود. مثلا، از زمان سقوط رژیم کمونیستی گلبدین حکمتیار بعنوان رهبر پشتون ها شناخته شده است؛ با وجودیکه وی هنوز بلحاظ نظامی قویترین است اما در میان توده ها بسیار غیر محبوب می باشد، که در مبارزه برای سلطه بر افغانستان صدمهء زیادی به پشتون ها زده است.

چهارمین عامل، رفتار منفی غرب و مخصوصاً امریکایی ها نسبت به حکمتیار و، و بالواسطه، نسبت به پشتون هاست که در تضعیف موقف قومی شان نقش داشته است. حزب اسلامی پشتون محور به رهبری حکمتیار موفق ترین سازمان بنیاد گرای افغان با قویترین پیوند ها با گروه های اسلامی بین المللی بود. در حالیکه این ارتباطات بین المللی حزب را کمک نمود تا منابع بیشتر و وجهه مشهورتری را نسبت به رقیبان افغان خود کسب نماید، اما در مناسباتش با غرب بطور کل و با امریکا بطور خاص اثرات منفی گذاشته است. در دوران بعد از جنگ سرد، امریکا معتقد است که بنیاد گرایی اسلامی انقلابی جدی ترین مخاطرات را به منافع امریکا در غرب آسیا مواجه می سازد، و حزب اسلامی حکمتیار خطرناکترین دژ بنیادگرایی در افغانستان به شمار می آید. ازینرو، بلافاصله بعد از خروج قوای شوروی در سال 1989، دولت امریکا از طریق حمایت غیر مستقیم از ربانی- مسعود در مبارزهء قدرت، در پی تضعیف حکمتیار و سازمانش برآمد با این امید که آن دو به سرعت کنترول تمام کشور را در اختیار خویش در آورده، خطر بنیادگرایی حکمتیار را خنثی نموده و نهایتاً به ثبات منطقه کمک نمایند[10]. البته این موضع امریکا، موقف پشتون ها را تضعیف میکرد. موضع امریکا در افغانستان در مارچ 1994 تغییر یافت، زمانیکه امریکایی ها سازمان ملل متحد را تشویق کردند تا تلاشهای صلح خود را از سر بگیرد. در حال حاضر، امریکا دولت ربانی را حمایت نمیکند و شایعاتی وجود دارد که بطور غیر مستقیم از طالبان، که مخالف آن دولت هستند، حمایت میکند.

سرانجام، تلاش قدرت های منطقه ای برای اعمال نفوذ در افغانستان نیز موقف پشتون ها را تضعیف کرده است. بعد از خاتمهء جنگ سرد و خروج قوای شوروی از افغانستان، توجه و منافع امریکایی ها و شوروی ها در افغانستان کاهش یافت در حالیکه رقابت برای اعمال نفوذ در افغانستان میان قدرت های منطقه ای شدت گرفت[11]. در سال 1992 هر قدرت منطقه ای از گروه های مشخص تباری در افغانستان حمایت میکرد؛ ایران از هزاره ها، و برای مدتی از تاجک ها؛ ازبکستان و ترکیه از ازبک ها؛ و سعودی ها و پاکستانی ها از پشتون ها حمایت میکردند. حمایت سعودی ها از پشتون ها بطور عام و حزب اسلامی بطور خاص، دردرجه اول بخاطربنیادگرابودن این حزب و در درجهء دوم بخاطر مخالفت آن علیه توسعهء نفوذ ایران در افغانستان بود. اما، این حمایت از پشتون ها و حکمتیار در اواخر 1992 کمرنگ شد، زمانیکه مناسبات ربانی و مسعود با ایران به وخامت گرایید[12].

حمایت پاکستان نیز بخاطر تمایلات اسلامیستی حکمتیار و مخالفت اش – برعکس موقف دولت های مختلف افغانستان از 1947 به اینطرف- با حق خود ارادیت برای ده میلیون پشتون ساکن پاکستان بود. با اینوصف، همانطوریکه جنگ داخلی در افغانستان در سال 1992 خصلت تباری بخود گرفت، سیاست پاکستان نیز تا اندازه ای بی انسجام گردید. از یکطرف، پاکستان نزدیکترین پیوند ها را با تنظیم های پشتون، مخصوصاً تنظیم حکمتیار داشت و می خواست این پشتون های اسلامیست در

---

[10] بارنت روبین، "فروپاشی بعد از جنگ سرد"، ص: 481؛ فارست و بودانسکی، "سوال از پشتیبانی" صص: 19-1؛ و PEER، جنوری 23، 1992، ص: 22. در مورد حمایت غیر مستقیم دولت امریکا از دولت ربانی مراجعه کنید به: لارنس ای. گرینتر، "ایالات متحده امریکا و جنوب آسیا: چالش های جدید، فرصت های جدید"، نشریهء امور آسیایی، تابستان 1993، صص: 119- 101

[11] رسول بخش رئیس، "افغانستان و قدرت های منطقه ای"، مطالعات آسیایی، سپتمبر 1993، صص: 922- 905

[12] برای مطالعه بیشتر در مورد تصادم میان منافع منطقه ای مراجعه کنید به: انوارالحق احدی، "منافع تغییر یابندهء قدرت های منطقه ای و رابطه اش با مناقشهء افغانستان"، نشریهء امور آسیایی، تابستان 1994، صص: 93- 80

افغانستان قدرت را بدست بگیرند؛ و از طرف دیگر، با توجه به نفوس پشتون تبار خودش، پاکستان نمی خواست این تنظیم ها طرفدار نشنالیزم پشتون باشند[13]. نتیجتاً، در حالیکه سایر قدرت های منطقه ای در مورد حمایت از موتلفان خویش در افغانستان بسیار مصمم و مشتاق بودند، پاکستان تا اندازه ای در مورد گروه مُرَجَح خودش دچار سردرگمی و بی تصمیمی گردید.

تغیر دولت پاکستان در سال 1993 سیاست این کشور در افغانستان را حتی بیشتر دچار سردرگمی ساخت. در حالیکه صدراعظم قبلی، نواز شریف، سیاست های سلف خود در مورد حمایت از حکمتیار در مقابل سایر رقیبان را ادامه می داد، صدر اعظم جدید، بینظیر بوتو، سعی کرد دولت خود را از حکمتیار فاصله دهد. در واقع، برخی گزارشات حاکی از آنست کمک پاکستانی ها وسیلهء مهم در پیروزی طالبان بر حکمتیار بوده است.

هرچند طالبان اکثر ولایات پشتون نشین را تحت یک ادارهء واحد در آورده اند، که در دراز مدت احتمالا پشتون ها را در مبارزهء شان برای کسب قدرت کمک خواهد کرد، اما طالبان تا کنون قادر نبوده اند خط سیر نزولی پشتون ها را در برابر سایر گروه های تباری برعکس نمایند.

آیندهء مناسبات تباری

اینکه پشتون ها قادر خواهند شد سلطهء خود را دوباره بدست بیاورند و یا بیشتر ازین به حاشیه رانده شوند، بستگی به این دارد که افغانستان تجزیه خواهد شد و یا اینکه حدود ارضی فعلی آن دست نخورده باقی خواهد ماند. از زمان فروپاشی رژیم کمونیستی در اپریل 1992، کشور بطرف چندپارچگی حرکت کرده است. شش ولایت در شمال تحت کنترول جنرال دوستم در آمده است که از دستورات کابل سرپیچی می نماید، و کلاً از لحاظ عملی، شمال اکنون از یک خودارادیت غیر رسمی برخوردار است. در غرب، اسمعیل خان بر بیشتر از چهار ولایت حکم رانده و هرچند در ائتلاف با ربانی قرار دارد، اما اسمعیل خان مطیع کابل بحساب نمی آید. هزاره جات از سال 1992 به اینطرف از خود ارادیت غیر رسمی برخوردار است. کابل بر ولایات پشتون نشین در جنوب شرق، جنوب و جنوبغرب هم سلطه ای ندارد[14]. اگر افغانستان در امتدار خطوط قومی تجزیه شود، پشتون ها در جنوب هندوکش یک دولت همگون از لحاظ تباری تشکیل خواهند داد که یا مستقل خواهد بود و یا با پشتونهای پاکستان متحد خواهد گردید. هزاره ها هم ممکن است دولت خودشان را در هزاره جات تشکیل دهند. تاجک ها، ازبک ها و ترکمن ها ممکن است یا واحد های جدا گانه تشکیل دهند و یا به ترتیب به تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان ملحق گردند.

بااین وصف، بعلت عوامل داخلی و بین المللی تجزیهء رسمی دولت افغانستان غیر محتمل است. بلحاظ داخلی، تاجک ها و پشتون ها، که رویهم 75 درصد جمعیت را تشکیل می دهند، در سرتاسر کشور گسترده شده اند. هیچ محدودهء ارضی واحدی و یا الحاق به تاجکستان، نمی تواند تمام تاجک های افغانستان را دربر بگیرد. به همین گونه، هرچند بلحاظ تاریخی زیستگاه و خاستگاه پشتون ها جنوب هندوکش است، اما آنها در شمال نیز حضور قابل ملاحظه دارند. در واقع، قبل از شورش باسمچیان ضد شوروی در آسیای مرکزی در دهه 1920، که منجر به ورود تعداد عظیمی از پناهنجویان ازبک به شمال افغانستان گردید؛ نفوس پشتون ها در شمال بیشتر از ازبک ها بود. ازینرو، تجزیه در امتداد خطوط قومی بسیار مشکل خواهد بود[15] و شاید همین ملاحظه باشد که مانع تقاضای جدایی طلبی توسط هر گروه قومی گردیده است؛ در عوض، گروه ها تقاضای راه حل فدرالی را برای مناقشات تباری

---

[13] مراجعه کنید به (PEER)، سپتمبر 24، 1992، ص: 18

[14] نیویارک تایمز، جنوری 17، 1993، ص:1؛ FEER، اکتوبر 31، 1991، ص:11، و فبروری 18، 1993، ص:23

[15] ارغوان، "د افغانستان لپاره د فدرالی سیستم طرحه عملی ده؟"، خپلواکی، شماره سوم (پشاور)، جون-جولای 1992، صص: 65- 56

نموده اند. با اینوصف، طی سال پار حتی تقاضا ها برای فدرالیزم نیز فروکش کرده است، و رهبران اقلیت های مختلف تباری ندای وحدت ملی را در افغانستان سر داده اند.

محیط بین المللی نیز برای تجزیهء رسمی افغانستان مساعد نیست. بجز از چند استثنای اندک، سیستم بین المللی در برابر تجزیهء دولت-ملت های مدرن شناخته شده توسط جامعهء جهانی، بسیار مقاوم و سختگیر بوده است. اگر چنین چیزی در افغانستان اتفاق بیفتد، روال خطرناکی را برای تمام ملت های منطقه با عواقب ناخوشایند پی ریزی خواهد کرد. هند، ایران، پاکستان و جمهوری های آسیای میانه همه بلحاظ تباری جوامع ناهمگون هستند و تجزیهء افغانستان در امتداد خطوط قومی احتمالا یک تأثیر بی ثبات کننده بر تمامی این کشور ها خواهد گذاشت. این امر توضیح می دهد که چرا پاکستان، ازبکستان، ترکیه و ایران همه چنین تجزیهء رسمی را رد کرده اند. بنا بر این، غیر محتمل است که افغانستان چنین تجزیهء رسمی را تجربه نماید. دو بدیل واقعبینانهء دیگر عبارتند از: ادامهء وضعیت آنارشی فعلی و تجزیهء غیر رسمی و یا بازسازی دولت مرکزی در افغانستان.

بدلایل زیادی، حالت کنونی هرج و مرج نمی تواند بطور بی نهایت ادامه یابد. اول، ادامهء جنگ مانع برگشت مهاجرین از ایران و پاکستان می شود. همزمان با کاهش تدریجی کمک های جهانی به مهاجرین فشار سنگینی بر هر دو دولت وارد شده است بطوریکه عودت این مهاجرین یکی از اهداف عمدهء هر دو کشور راتشکیل می دهد. از سال 1993 به اینطرف، ایران تعداد زیادی از مهاجرین را وادار به عودت اجباری به افغانستان کرده است [16]، اما ادامهء جنگ داخلی جاری شرایط لازم برای برگشت تمامی آنها را بسیار نامساعد ساخته است. ازینرو، بسیار احتمال دارد که هر دو کشور ایران و پاکستان فشار لازم را برای حل مناقشهء افغانستان وارد نمایند.

دوم، 16 سال جنگ اقتصاد افغانستان را بطور جدی فلج ساخته است. جنگهای مداوم با قطع تولید کل اضافی رابطه دارند، و با اقتصاد بخور و نمیر داخلی، جناح های درگیر جنگ مجبور خواهند شد بطور کامل به کمک های خارجی متکی گردند. هرچند حمایت های مادی خارجی از رقیبان در جنگ داخلی در گذشته فراوان بود، ادامهء یک بن بست نظامی – سیاسی طولانی احتمالاً حامیان خارجی گروه های مختلف افغان را مجبور خواهد ساخت تا سیاست های خود را مورد تجدید نظر قرار دهند. قطع کمک های خارجی خاتمهء جنگ داخلی را شتاب خواهد بخشید.

سوم، هرج و مرج در افغانستان می تواند توسط تروریستان بین المللی مورد سوء استفاده قرار گیرد. غرب هم اکنون در مورد پیوند ها بین تروریست های اسلامی بین المللی و گروه های معین در افغانستان ابراز نگرانی کرده است [17] و هرچند این مشکلی نیست که نیاز به اقدام فوری داشته باشد، اما به نظر می رسد در آینده توجهات بیشتری را بخود جلب خواهد کرد. خاتمهء هرج و مرج در افغانستان احتمالاً اثر منفی بر تروریزم اسلامی خواهد داشت. به نظر می رسد انگیزهء عمده در عقب حمایت امریکا از برقراری تلاشهای صلح ملل متحد در افغانستان، نگرانی آنکشور در بارهء فعالیت های تروریستی بین المللی باشد.

و چهارم، فروپاشی دولت و ازهم گسیختگی اقتصاد نورمال دلایل عمدهء تولید دراماتیک مواد مخدر در افغانستان است که اولین و یا دومین تأمین کنندهء مواد مخدر بازار های غربی می باشد. از آنجاییکه مواد مخدر در غرب تبدیل به معضل بزرگ اجتماعی و سیاسی شده است، دولت های غربی به منابع تأمین کنندهء مواد مخدر در خارج، در کنار محدود سازی توزیع آن در داخل توجه نشان می دهند و

[16] نیویارک تایمز، آگست 31، 1992، A3؛ و "وضع مهاجرین افغان در ایران" نشریهء وفا (پشاور)، 27 جولای، 1994، ص: 3.
[17] نیویارک تایمز، 28 مارچ، 1993، ص: 114؛ و 25 اپریل، 1993، ص: IV5.

خاتمهء هرج و مرج در افغانستان کمک بزرگی به کنترول این تجارت خواهد بود[18]. همانند تروریزم، مسئلهء مواد مخدر نیز یک دلیل عمدهء حمایت امریکا از تلاشهای جاری صلح ملل متحد در افغانستان می باشد. عوامل فوق الذکر ممکن است نیازمند توجه فوری و قوی نباشند، اما هم قدرت های منطقه ای و هم غرب را سرانجام ترغیب خواهند نمود تا برای خاتمهء هرج و مرج فشار لازم را بیاورند. در نتیجه، بسیار احتمال دارد که افغانستان بحران کنونی را بدون تجزیه شدن پشت سر بگذارد.

در صورتیکه افغانستان بلحاظ ارضی دست نخورده باقی بماند، پشتون ها صرفاً بخاطر تعداد بیشتر نفوس شان، احتمالاً خط سیر نزولی کنونی شانرا برعکس نموده و دوباره در صحنهء سیاست افغانستان سلطهء خود را بدست خواهند آورد. تخمین های متفاوتی از نفوس پشتون ها در افغانستان وجود دارد؛ برخی ادعای 40 درصد جمعیت را دارند در حالیکه دیگران معتقدند بیشتر از 60 درصد کل جمعیت را احتوا میکنند. در غیاب آمار قابل اعتماد فیصدی دقیق نفوس را به مشکل میتوان مشخص نمود، اما بیشترین منابع تخمین بین 55-50 فیصدی را بعمل آورده اند[19]. در دورانیکه اکثریت های تباری در هر جا به سلطه رسیده اند، بسیار غیر واقعبینانه خواهد بود که در درازمدت، پشتون ها از برتری غیر نهادینه (غیر رسمی= دفکتو) در افغانستان محروم ساخته شوند. برعلاوه، سلطهء پشتون ها احتمالاً دوباره رجعت می کند زیرا علل زوال شان موقتی است؛ مثلا بی اتفاقی نقش مهمی را در زوال شان بازی نمود، لیکن با سربرآوردن طالبان، اتحاد پشتون ها بطور قابل ملاحظه ای قوام یافته است.

ازین گذشته، اقلیت ها در افغانستان یک مخرج مشترک محکم ندارند تا آنها را قادر به ایجاد ائتلافی دوامدار علیه پشتون ها بسازد. بطور تاریخی، خصومت ازبک-هزاره به همان شدت مخاصمت بین پشتون ها و هزاره ها می باشد. به همین ترتیب، ازبک ها و تاجکان تاریخچهء روابط غیر دوستانه، هم در افغانستان و هم در آسیای میانه دارند. تجربیات دو سال گذشته، به این تحلیل اعتبار می بخشد. زوال دراماتیک پشتون ها با تشکیل ائتلاف شمال آغاز شد، اما آن ائتلاف در کمتر از یک سال از هم گسیخت. هزاره ها و تاجکان علیه یکدیگر در کابل بسیار به زودی در آگست 1992 جنگیدند، و در 1993 ازبک ها نیز ائتلاف شان را با تاجکان کنار گذاشتند. در واقع، از اوایل 1994، جنرال دوستم (ازبک) و عبدالعلی مزاری (هزاره) با حکمتیار پشتون علیه مسعود و ربانی (تاجک) ائتلاف کردند. علاوه بر آن، برخی *اقلیت* ها مانند نورستانی ها، پشه ای ها، براهویی ها و بلوچ ها همیشه به پشتونها نزدیکتر از سایر گروه های قومی بوده اند. ازینرو، بسیار غیر محتمل است که اقلیت ها قادر به ایجاد یک ائتلاف دوامدار با پشتیبانی بیشتر از نصف نفوس افغانستان گردند. نتیجتاً، پشتون ها بعنوان بزرگترین گروه قومی احتمالاً سلطهء غیر رسمی شان را دوباره کسب خواهند نمود اگر افغانستان به چند واحد قومی تجزیه نگردد.

لیکن، یک افغانستان بازیافت شده، باید مناسبات تباری را بر مبنای محکم و روشن برقرار نماید؛ مسئلهء برابری و هویت باید بطور جدی مورد تأکید قرار گیرد. اقلیت ها اغلب شکایت دارند که آنها قربانی تبعیضات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بوده اند که تا قبل از جنگ دوم جهانی صدق میکرد. اما بعد از آن، اقلیت ها شاهد و سند قناعت بخشی ارائه نداده اند تا مدعیات تبعیض علیه شان را اثبات نماید. اسلام یک چهارچوب کلی فرهنگی را برای تمام گروه های تباری در افغانستان فراهم کرده است. آنچه که پشتون ها را از سایر افغانهای مسلمان تفکیک می نماید، عنعنات رفتاری ماقبل اسلامی شان بنام *پشتونوالی* است. هرچند *پشتونوالی* هنوز هم بخش عمده ای از فرهنگ پشتونی را دربر

---

[18] لاری گودسانز "سناریو هایی برای آیندهء دولت افغانستان" مقالهء ارائه شده در مجلس سالانه، انجمن مطالعات خاور میانه، نوامبر 1993؛ و "هروئین و افغانستان" نشریهء دپلمات (پشاور)، اپریل 1994، صص: 71- 63.

[19] مَرک سلیوینسکی، "افغانستان: انقراض یک جمعیت"، اوربیس، زمستان 1989، صص: 56- 39. برخی نویسندگان مناقشه کرده اند بخاطریکه اکثریت عظیم بیش از 5 میلیون مهاجرین مقیم پاکستان، ایران و غرب پشتون هستند، پشتون ها موقف اکثریت خود را در افغانستان از دست داده اند. نتیجتاً آنها مناسبات تباری نوینی را بر اساس این تغییر دموگرافیک پیش بینی میکنند. با اینوصف، این مناقشه در صورت عودت مهاجرین به کشورشان بی اعتبار خواهد شد. مراجعه کنید به: ریچارد اس. نیوول، "افغانستان بعد از شوروی: موقعیت اقلیت ها"، نشریهء مطالعات آسیایی، نوامبر 1989، صص: 1108- 1090.

میگیرد، اما دولت هرگز تطبیق آنرا بالای اجتماعات غیر پشتون اجباری نکرد. در واقع، از دهه 1880 دولت قوانین اسلامی شریعت را در مقابل *پشتونوالی* حتی در مناطق پشتون نشین حمایت کرده است.

از آنجاییکه مطالعهء سیستماتیک توزیع ثروت در افغانستان انجام نشده است، ادعای اقلیت ها در مورد تبعیض اقتصادی نه می تواند رد گردد و نه تأیید. با اینوصف، از آنجاییکه زمین وسیلهء عمدهء تولید می باشد، توزیع مالکیت بر زمین ممکن است اندکی در مسئلهء توزیع ثروت روشنی بیندازد. برخلاف سایر کشور های آسیای غربی و جنوبی، طبق نظر دوپری، توزیع زمین در افغانستان حتی قبل از انقلاب 1978 بسیار برابر بود. دوپری تخمین زده است که 60 درصد زمین های زراعتی توسط مالکان زمین کشت می گردید و فقط 30 نفر در تمام مملکت بیش از 1000 جریب (تقریباً معادل یک آکر[20]) زمین بوده اند. پژوهشگر شوروی گلوکهادد و پژوهشگر هندی موکرجی، با استفاده از آمار های دولت افغانستان و سایر منابع در سال 1978، اطلاعات نسبتاً سیستماتیک و شاید در نوع خود قابل اعتماد ترین در سالیان اخیر را در مورد توزیع زمین در افغانستان جمع آوری کرده اند. تخمین های آنها نشان می دهد که در حالیکه 42 درصد خانواده های افغان بین یک تا شش هکتار زمین را مالک هستند، بیش از 75 درصد از خانواده ها بر مقداری زمین مالکیت دارند. داده های موکرجی و گلوکهادد، به ترتیب، نشاندهنده اینستکه 9 ویا 4 درصد از خانواده ها بیش از 40 درصد زمین های شخصی در دسترس را مالک بوده اند. با اینوصف، اوسط مالکیت زمین حتی در بین خانواده های زمیندار 15 تا 18 هکتار بوده است که در مقایسه با تمرکز زمین در ایران، پاکستان و هند بسیار کمتر می باشد[21]. بنا براین، معلوم نیست که پشتون ها بگونهء نامتناسب، مقدار قابل ملاحظهء از زمین ها را در ملکیت خود داشته باشند، و حتی اگر اینطور می بود، برنامه های اصلاحات ارضی در دورهء دوم داود و (ح،د،خ،ا) باید زمین ها را دوباره به کشاورزان توزیع مجدد کرده باشد.

با این وجود، پایدار ترین شکایت توسط اقلیت ها اینستکه پشتون ها در گذشته تقریباً مناصب دولتی را در انحصار خود در آورده بودند. لیکن یک تحقیق جدید، نشان میدهد که در دوران رژیم قدیم (قبل از 1963)، پشتون ها، تاجکان، سادات و سایر گروه های تباری به ترتیب فیصدی های آتی را در میان نخبگان سیاسی افغانستان احتوا میکردند: 57.9 فیصد، 29.2 فیصد، 6.4 فیصد و 4.5 فیصد. در دوران دههء قانون اساسی (1973-1964)، این ترکیب به ارقام زیر تغییر یافت: پشتون ها 56.1 فیصد، تاجکان 33 فیصد، سادات 3.3 فیصد و سایر گروه های سُنی 5.5فیصد[22]. هم پشتون ها و هم تاجکان اندکی بیش از سهم خود مناصب دولتی داشتند. سهم بیش از حد سادات جدی تر بود و شیعه ها کلاً و هزاره ها خاصتاً بطور جدی کمتر از سهم خود مناصب دولتی داشتند. شیعه ها در حدود 15 فیصد نفوس را تشکیل می دهند اما به ترتیب فقط حدود 1.8 و 2.2 فیصد نخبگان سیاسی را در دوران رژیم قدیم و دههء قانون اساسی تشکیل می دادند. بنا بر این، به استثنای شیعه ها و مخصوصاً هزاره ها، ادعای سایر اقلیت ها در مورد تبعیض سیاسی توسط کدام شاهد و سندی تأیید نمی گردد. در واقع، در حالیکه طی دههء قانون اساسی بیش- سهمی پشتون هادر مناصب سیاسی کاهش یافت، اما بیش- سهمی تاجکان 3 درصد دیگر افزایش پیدا نمود.

افغانها نباید بیعدالتی تاریخی را با نابرابری های موجود اشتباه بگیرند. بلحاظ تاریخی، نه تنها اقلیت های تباری مورد تبعیض قرار گرفتند، بلکه پشتونهای غیر درانی، مخصوصاً غلجایی ها نیز قربانیان تبعیض بوده اند. با اینوصف، از پایان جنگ جهانی دوم، و مخصوصاً از 1963 تا انقلاب سوسیالیستی

---

[20] لوئیس دوپری، افغانستان (پرینستون: انتشارات دانشگاه پرینستون، 1973)، ص: 147.

[21] م. نظیف شهرانی، "معرفی: انقلاب مارکسیستی و مقاومت اسلامی در افغانستان"، در م. نظیف شهرانی و رابرت ل. کانفیلد در مجموعهء *انقلابات و طغیانها در افغانستان: یک منظر آنتروپولوژیک* (برکلی، کلیف: انستیتوت مطالعات بین المللی، دانشگاه کلیفورنیا، 1984)، صص: 19- 18

[22] بارنت روبین، "نخبگان سیاسی"، صص: 99- 77.

1978 دولتهای مختلف در افغانستان سخت تلاش نمودند تا یک جامعهء ملی را بر اساس برابری تمام شهروندان بنا نمایند. البته، برابری در مقابل قانون تضمین کنندهء برابری اجتماعی نیست و شاید یک برخورد عملی تر نسبت به عدالت اجتماعی این باشد که فرصت های برابر را مهیا بسازیم. افغانها نیاز دارند تا یک جامعهء ملی بر اساس برابری تمام شهروندان درمقابل قانون و برابری فرصت ها در توزیع منابع را ایجاد کنند. اقلیت هایی که عدالت را مطالبه می کنند باید موارد مشخص از نابرابری های قانونی و نیز موانع در مقابل برابری فرصت ها برای همه را شناسایی نمایند.

ناخوشنودی پشتونها از رفتار اقلیت ها در مورد هویت دولت افغانستان ریشه می گیرد. پشتون ها معتقدند که آنها اکثریت را در افغانستان تشکیل می دهند و دولت افغان بوسیلهء پشتون ها تشکیل شد و افغانستان تنها دولت پشتونی در جهان است و اقلیت ها باید هویت پشتونی دولت افغان را بپذیرند. اکثریت گروه های تباری دیگر در منطقه دولتهای خود را دارند. هیچ اقلیت تباری نتوانسته است بطور جدی هویت فارسی ایران را و یا هویت ترکی ترکیه را و یا هویت تاجکی تاجکستان را و یا هویت ازبکی ازبکستان را به زیر سوال ببرد. پشتون ها مناقشه میکنند که این قاعده باید در مورد افغانستان نیز صدق کند.

پشتون ها معتقدند در مناسبات شان با اقلیت های تباری بیشتر از سایرکشورهای منطقه که دولت های شان زبان خود را با جبر بر سایرین برتری داده اند، از بردباری و شکیبایی کار گرفته اند. هرچند برخی پشتون ها معتقدند که زبان پشتو باید موقف مشابه در افغانستان داشته باشد، اما بسیاری پشتون ها مایل به پذیرش زبان دری بعنوان یک زبان رسمی هستند به شرطی که به زبان پشتو ارجحیت سمبولیک داده شود.

لیکن هر زمانیکه پشتون ها تقاضای برتری زبان پشتو و هویت پشتونی دولت افغان را می نمایند، متهم به فاشیزم و سرکوب اقلیت ها می شوند. آنها احساس میکنند تقاضای اقلیت ها برای یک ساختار فدرالی تلاش غیر ملموسی برای مخالفت با هویت پشتونی کشور بوده و جدایی تباری را مدنظر دارد. چنانچه انگیزهء فدرالی خواهی تشویق تصمیم سازی در سطح محلی و منطقه ای برای حل و فصل مسایل ولایات می بود، پشتون ها شاید آنرا قبول میکردند، اما اگر هدف، تقویت هویت اقلیت ها و تضعیف هویت پشتونی دولت افغان باشد، در آنصورت حساسیت پشتون ها در مقابل فدرالیزم قابل درک خواهد بود[23].

هرچند طی سال گذشته شدت مناقشهء تباری بطور قابل ملاحظه کاهش یافته است، اما مناسبات تباری هنوز دچار مشکلات بوده و افغانستان بعد از جنگ باید با این معضله مقابله نماید. در صورتیکه بر دو مسئلهء 1- برابری حقوقی و برابری فرصت ها برای تمام شهروندان و2- پذیرش هویت پشتونی کشور ودولت بطور واضح تأکید صورت نگیرد و به نحو رضائیت بخشی حل نگردد، ثبات سیاسی در افغانستان فراچنگ نخواهد آمد.

[23] برای مطالعهء بیشتر درمورد دیدگاه های پشتون ها در مورد فدرالیزم مراجعه کنید به: ارغوان، "آیا فدرالیزم عملی است؟"، صص: 65-56